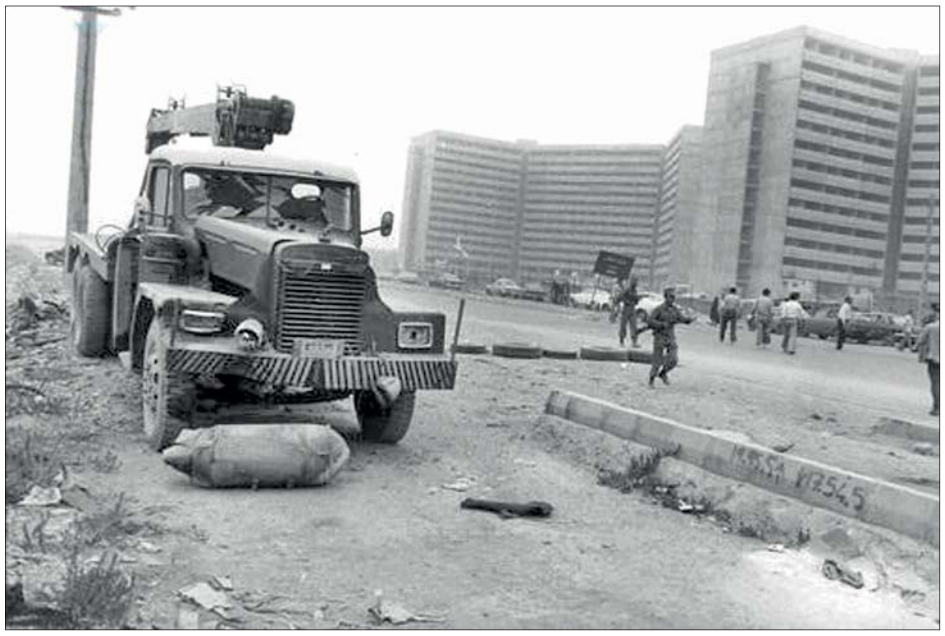


مروری بر کتاب «جنگ شهرها»
که روایتی از حال و هوای موشکباران شهر تهران است

اسناد مکتوب از کف خیابان

زهیر توکلی
شاعر و روزنامه‌نگار

«جنگ شهرها، تهران»، اثر زینب اسلامی، عنوان کتابی است از یك سلسله کتاب که گزارش بمباران، گلوله‌باران توپخانه و پرتاب موشك به شهرهای ایران در طی جنگ هشت‌ساله ایران و عراق را در دستور کار دارد.

اکنون پس از گذشت ۳۳ سال از پایان جنگ، کتاب‌هایی که در حوزه تاریخ یا خاطره‌نگاری جنگ نگاشته می‌شوند، حتما باید از قبل، استراتژی خودشان را روشن کرده باشند. به این معنی که برخی موضوعات هنوز هم یا اصلا دیده نشده یا کمتر کسی از آن اطلاع دارد، اما بسیاری از موضوعات دیگر که به جنگ مربوطند، موضوع ناشناخته‌ای نیستند و در اینجا و در قبال چنین موضوعاتی است که زاویه دید نویسنده، پژوهشگر و تعیین جامعه مخاطب کتاب از قبل و غرض از تالیف، بسیار حیاتی می‌شود و نسبت به خود فرآیند تألیف و تدوین کتاب، جایگاه یك امر پیشینی را پیدا می‌کند. این کتاب مهم‌ترین نقصش یعنی نقص کلانش همین نکته است. آنچه من از دید خودم می‌بینم، این است که حداقل خودم مستقیما خاطراتی از جنگ شهرها در تهران دارم و وقتی کتاب را دست می‌گیرم که بخوانم، مرور تعداد دفعات بمباران هوایی یا موشك‌باران و این که هر موشکی به کجای تهران خورد و چند نفر تلفات گرفت و چند واحد مسکونی یا تجاری یا اداری یا هر چیزی تا چند درصد آسیب دید و خواندن اطلاعیه‌های «ستاد پشتیبانی و هماهنگی امور اجرایی مناطق بمباران شده» یا واکنش‌های «ستاد تبلیغات جنگ»، هیچ چیز تازه‌ای به من اضافه نمی‌کند چون اینها بدیهیات و روزمره‌جات جنگ شهرها بوده است، اما پس از دریافت این اطلاع از کتاب که در اسفند ۶۶ و عید ۶۷ که بسیاری از خانه‌های تهران، خالی از سکنه شده بوده و مردم از تهران خارج شده بوده‌اند و کمیته، مسؤولیت حفظ خانه‌ها و اموال مردم از سرقت را به‌عهده گرفته بوده، برای من این سؤال خیلی جالب می‌شود که آیا واقعا کمیته در این هدف موفق عمل کرده؟ و حجم سرقت‌های گزارش شده در روزها و هفته‌های پس از بازگشت صاحبان خانه‌ها چقدر بوده؟ و دوست دارم پژوهشگر کتاب به سراغ مسؤولان آن زمان کمیته یا حتی گروه‌های گشتی کمیته که به هدف جلوگیری از سرقت منازل خالی از سکنه و مملو از اثاث، در خیابان‌ها و کوچه‌های فرعی شهر گشت می‌زده‌اند، رفته باشد چرا که قطعا در این نقطه، خاطراتی بسیار شیرین و شنیدنی باید وجود داشته باشد.

یك مثال دیگر؛ در بخشی از کتاب، به نقل از یك خبرنگار خارجی در ایام منتهی به عید نوروز ۶۷ که اوج جنگ شهرها و استفاده عراق از موشك دوربرد است، اطلاع بسیار جالبی از داخل هتل لاله (اینترکنتینانتال سابق) موجود است، این‌که ثروتمندان شهر برای خود و خانواده‌شان در این هتل، اتاق گرفته‌اند و طبقات تحتانی هتل پر شده است و حتی برای طبقه دهم به بالا هم تقاضا وجود دارد، اما به خاطر شرایط جنگی مسؤولان هتل طبقات بالا را کرایه نمی‌دهند و به گفته این خبرنگار خارجی، این در حالی است که مردم محلات جنوب شهر، در اردوگاه‌هایی که ۳۰ کیلومتر بیرون جنوب تهران است، به سر می‌برند. خب! اینجا شاخك من خواننده تیز می‌شود. برای من جالب است و انتظار دارم پژوهشگر محترم کتاب، سراغ مسؤولان آن زمان هتل لاله یا هتل‌های مشابهی که عملا با همان خدمات لوکس و امکانات مجلل هتل‌های پنج ستاره، تبدیل به محل اقامت بخشی از ثروتمندان شهر شده بودند، رفته باشد و خاطرات آنها را از حال و هوای احتمالا مأیوس و در عین حال فرصت‌طلبانه و خلق و خوی احتمالا پرتوقع و طلبکارانه و نوع تحلیل این قشر قدرتمند جامعه از جنگ و شرایط آن روزهای کشور، اطلاعاتی از زبان مسؤولان آن هتل‌ها به ما برساند، اما چنین نیست. اصولا سؤال من این است چگونه این سؤال برای پژوهشگر محترم پیش نیامده که کسی که می‌تواند اتاقی یا احتمالا اتاق‌هایی برای اسکان خود و خانواده‌اش در چنین هتل‌های گران‌قیمتی کرایه کند آن هم برای مدتی نامعلوم و طولانی، چرا در تهران مانده؟ او در تهرانی که عملا هم اداراتش هم بازارش نیمه‌تعطیل است، چه سود و سودایی برای ماندن دارد؟

مثالی دیگر؛ در کتاب، به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی، اطلاع می‌یابیم: «ناتوانی مسؤولان از جلوگیری از بمباران و نساختن پناهگاه، مواردی است که مردم به آن معترض و از ادامه جنگ هم ابراز نگرانی می‌کنند. آنها از مسؤولان خواستند چنانچه نمی‌توانند جلوی بمباران‌ها را بگیرند، جنگ را تمام کنند. اهالی خیابان شهید قدیانی ستارخان که محل دیگر اصابت بمب بود، به‌شدت عصبی و ملتهب به نظر می‌رسیدند و حاضر به مصاحبه نبودند» ادامه را بخوانیم که جالب‌تر هم می‌شود: «عده‌ای از اهالی هم در گفت‌وگو با خبرنگاران که به‌عنوان افراد عادی و رهگذر با آنها سخن می‌گفتند، جنگ را به‌شدت زیر سؤال می‌بردند. به گفته برخی از ساکنان، روز گذشته، موقع بمباران که عده‌ای شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» سر دادند، با فحاشی و خشم اهالی، محل را ترك کردند. به گفته اهالی، افراد شعاردهنده با مینی‌بوس به محل آمده بودند که با واکنش تند مردم، محل را ترك کردند» [صفحه ۱۸۴].

اگر من به جای پژوهشگر کتاب بودم، می‌رفتم و اسناد و خبرهای روزنامه‌ها و خبرگزاری جمهوری اسلامی و حتی سایر کتاب‌های خاطرات را شخم می‌زدم تا ببینم مواردی مشابه با این مورد، پیدا می‌شود یا خیر و بعد از آن می‌گشتم به دنبال جواب سؤال‌هایی که ممکن است ایجاد شود. بیش از این اطاله کلام نکنم.

در یك جمع‌بندی کلی باید بگویم که این کتاب، تدوین اسنادی است که در اختیار نویسنده قرار داده شده و نه یك پژوهش که در طی آن، پژوهشگر با سؤالی پیشین و پاسخی به عنوان فرضیه، به سراغ اسناد رفته باشد. نه از دیدگاه یك متخصص تاریخ انقلاب و جنگ، بلکه صرفا به‌عنوان یك خواننده عرض می‌کنم که مهم‌ترین سؤال درباره جنگ شهرها و به‌خصوص تهران، شاید این باشد که پذیرش قطعنامه در تیر ماه ۶۷، علاوه بر همه عوامل چقدر ریشه در همین جنگ شهرها و به‌خصوص تهران داشته است؟

یك نکته خیلی مهم درباره جنگ ایران و عراق، اختلاف فاحش حال و هوای جبهه با پشت جبهه به‌خصوص کلانشهرها و به‌طور اخص «تهران» است که در اسناد فرهنگی جنگ از قبیل ادبیات و هنر یا مدارك مردم‌شناختی از قبیل وصیت‌نامه‌ها، نامه‌ها، دیوارنگاشته‌ها و ... نمودار است و اصلا قابل رد و ابطال نیست. لقبی که بسیجیان فداکار و پاکباخته دوران جنگ به خود داده بودند، «مظلوم جبهه و غریب شهر»، ناشی از همین شکاف فاحش و گسل پرنشدنی میان جامعه جنگی حاضر در میدان نبرد و خانواده‌هایشان در شهر از یك‌سو و فضای عمومی مردم شهرنشین در شهرهایی مثل تهران از سوی دیگر بوده است.

به نظر می‌رسد که می‌شود به‌عنوان یك سؤال جدی پژوهش کرد که موشك‌باران اسفند و فروردین ۶۷، آیا در تسریع روند به تصمیم رسیدن مسؤولان برای پذیرش قطعنامه، نقشی داشته؟ و چقدر نقش داشته؟ این کتاب می‌شد قدمی برای طرح این سؤال و نه حتی پاسخ آن باشد.

این کار با ارائه اسناد مکتوب یا شفاهی از کف خیابان و واکنش مردم و نوع مدیریت بحران در پشت جبهه میسر می‌شد. امیدوارم در چاپ بعدی این نقایص برطرف شود.



به نظر می‌رسد می‌شود به‌عنوان یك سؤال جدی پژوهش کرد که موشك‌باران اسفند و فروردین ۶۷، آیا در تسریع روند به تصمیم رسیدن مسؤولان برای پذیرش قطعنامه، نقشی داشته؟